

بسیارے را بکشف و برکت اسم اعظم از پا در آورده - نواب میر خان را  
 نیز مرید ساخت - و در هندوستان علم محمدی برافراخته - بر سر  
 جہاد شد - و از آنجا در ہر ملکہ رسیدہ - بسیارے را در مسلمین ہمراہ  
 کرد • اہل اسلام این مذہب را وہابیہ نامند • متروک آئین این قوم  
 است چہ زیارت گاہ ہند - کہ از قدیم سجدہ گاہ اہل کشف و برہان اند  
 بران اطلاق این گونه خیالات چسان گفتہ اند •

در شاہجہان آباد - کہ مولد و موطن قدمائے این راقم است -  
 سبحان اللہ! امیر خسرو رحمۃ اللہ تعالیٰ در این مکان چہ خوش سے  
 سراید •

[نود] حضرت دہلی کف دین و داد

جنت عدنست کہ آباد باد

آمین یا رب العالمین - آرام گاہ خواجہ قطب الدین بختیار کاکہ و  
 خواب گاہ خواجہ نظام الدین زری زر بخش خیلے دلفواز عموم خلائق  
 است • راقم السطور نیز ہنگامیکہ - پدر بزرگوارم دام ابقاہ بیدرتگی  
 عنایت آلہی سپردہ بود - مرا بشاہجہان آباد دامن چاک کردند - و  
 بجایگاہ خود مذکور آن نمردہ خواہد شد • اقتباس انوار دادار کردہ  
 بودم - آسے تجرد گزین بودمے - تا مرا عادت تعلق نبودے • غلط  
 نوشتم - در تعلق تجرد خیلے دلنشین خدا پڑوہان عقبت سگال بودہ  
 است • پدر بزرگوارم - طیلسان تعلق بردوش - درین نشاء  
 حواسستان با ہوش بودہ - بہ ایزد پڑوہی و خدادانی و  
 خدمتگذاری خدیو آفاق و کردانی سر افراز است - ہمت بدان  
 گمارم - و از کودکی خیالات باز آیم - و ایزدی عنایت را بہ امداد  
 خود استدعا نمایم •

مولوی عبدالحمید و مولوی اسمعیل از مریدانش فتنه روزگار و در تمام هندوستان به بحث شگرف استوار و یادگار آن سرزمین بودند. شرف ملازمتش تفوق جستند. از راه شکار پور در دارالملک کابل رسیده مردم آن نواحی را بجهاد بر داشتند. گروه‌ها گروه مردم مسلمین برو گرد آمده. غازیان از پکھلی و دنتور و بنگشات و سواد و بنیر و تیره فراهم آمدند. یار محمد خان بحکمت عملی در ملک خود خرابی دیده. بمقتضای مصلحت خود را نیز مرید ساختت. چون از بیعت ظاهریش تسلی میر احمد گشت. بمقابلت حضور والا سپاه خود را ترتیب داده. خیالات واهی را بلندی بدماغ دادند.

چون ازین طرف ازدهای آتش بار و سنگهان جانفدا و متهوران هر دیار و راجپوتان جان فثار بر سر سربازی آمده. بر حمله‌ها گردانه آمده. بسیاری از مسلمین بخاک خواری و گروه‌ها گروه از آن قوم ناهم بمظهوراً نگونساری افتادند. و هر چند غازیان نیز داد جلالت داده. از سربازی نیندیشیدند. اما غافل از اقبال این خدیو آفاق. که ستاراً طالعش سنگ تفرقه در آینه خاطر جمعیت اعدا اندازد. یار محمد خان از هیبت گوله باری چون مقدمه الجیش بود. در عین هنگامه جدال و قتال. که بسیاری از پا در آمدند. و جمع کثیر بدریا رفتند. و جمع غفیر لقمه تیغ آبدار سنگهان جان فثار گشتند. انعطاف عیان و غازیان را ازین قدر حرکت هدم بنیان. میر احمد و مولویان را بیقراری و رخنه عظیم در سر استواری شان افتاد. هیجائیان خونظوار و پنجابیان نیزه گذار بر سر شان سخت رسیده. میرزا دلگیر و مولویان را در قلعه تحیر تسخیر ساختند. و یار محمد خان مورد انعام شاهانه به نظامت آن ملک بدستور مامور این خدیو فرزانه شده. در پی انعدام بنیان آن گروه بیباک شد. چون میر غافل از نیرنگی

اقبال این خدیو فیروزی سگال را دریافت کرد - که این حرکت از یار محمد خان بصدر پیوسته - در پی جانگزایش کمر همت چست و در قلعه پنجتار متحصن شده - باز بدفعه یار محمد خان پوست نشست \*

بعرض رسید که - راعی افند سنگه در شاهجهان آباد بمرض اسهال در گذشت - گویند جس پورش را از لدهیانه بجایش - و رام دیال را در لدهیانه جانشین برادرش ساختند - و کشن چند سیومی فرزندش بوکالت صاحب انباله برقرار ماند - و راعی سنگه چهارمین در پتیاله [بتاله] بحراست آنجا از جانب کفور شیر سنگه سرافراز است - دیوان دیویداس را از خود سریش اعانیده - ریشش دراز دیده - پیش از روز ناگزیر سوزانیده - تهرت مردم افزودند - دیوان کرپا رام را بظلمت کشمیر جنت نظیر باجاری بیست و شش لکبه روپیه سواست اخراجات و جاگیرات خلعت بخشیده - چونی لعل و گورمکه سنگه کمیدان را معزول ساخته - در عین هنگامه برف باری از راه پونچر روانه فرمودند - دیوان کرپا رام شینج غلام محی الدین کلال هوشیارپور را نایب خود قرار داده - بند و بست آنجا قرار واقعی ساخت - چونی لعل باراده حضور روانه شد - متصل قصبه گجرات جان بشکرد \*

درین سال دور من گرد سواد نعلق را بکمند زنار دامه چند در گردن جان انداختند ع : هررگ من تار گشته حاجت زنار نیست \*

گاه در عالم تجرد به آهوان صحرا قرعه تائف میزدیم - و گاه مهره خاطر را از یاد مطالب آشنایان روزگار برمیچیدیم - بهر کیف ع :

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدهش \*

از سوانح آنکه - چون درین ایام کوکب عمرم مانند عطارد بر آسمان

پنجمین مشغول سیاهی و سپیدی بود - والد ماجدم بمحاکات بیخودانگ  
 من میفریفت - و از غایت قرب بارگهی بر آن آوردے - کہ بحضور والا  
 شرایف اندوزم - چون بتحریر آن حالت خود سری قلم مامور شده -  
 مے بینم - کہ بہمان حالت گرفتار آمده ام - ہائے ہائے !

[فرد] طفلی و دامان مادر خوش بہشتی بودہ است

چون پیاسے خویش گردیدم - سرگردان شدیم

الغرض مرا بدرگاہ فلک اشتباہ بردند • حضور والا کہ عقل صوری

با معنی مخمر دارند - از دور ترک مرا بہ پسر دینا ناتہ موسوم نموده -

بر زانوے فلک فرسا - کہ عبارت از بے ادبی ہائے گوناگون میتواند بود -

نشاندہ - فرق دولتہ را از فلک الافلاک بگذرانیدند • چون از محاسن

اشفاق این خدیو جهاندار مقتبس انوار پایدار شدم - دستم بدست اقدس

گرفتند - و بخلعت گران و حلقہائے نست طلائئی و مالائے مروارید

سرافرازی دادہ - رخصت فرمودند •

## باب سی و یکم

1827 A D. وقایع سال یکم هزار و هشتصد و هشتاد و چهار -

تزلزل در کشمیر جنت نظیر - و رسیدن

وباء در احاطه دارالسلطنت

لاهور - و در گذشتن مردم

بسیار از عالم فنا بدار بقا \*

مظنون کالیقین دانایان خردور بل متیقن اولی الابصار والا نظر آنست

که هر چه در عالم دنیا از ایشان صورت ورود می یابد - ثمره آن - اگرچه

به آن جهان تعلق دارد - اما درین سراسر نیز آنمونجی از آن ظاهر می

گردد - تا دیگران بعبرت آیند - و چشم خواب آلوده را از نظاره عذاب

الیم باز کرده - برای مستقبل زاده اندوزند \*

خطه کشمیر - که جنت نظیر توان گفت - و کتب پیشینان در

تعریف آن مبسوط بمطالعه عالمیان در آمد - و هر چه در وصفش نویسم

معص تکلف خواهد بود - چه آفتاب بر فلک مستور نباشد • لهذا

آن ظاهر آرای منظور نه که بکیفر کردار گرفتار آید - از این جاست - که

میگویند که فلانی بآن چنان امر شنیعه مرتکب شد - که زمین را لرزه

گرفته •

درین سال بعرض حضور والا پیهم رسید که : در احاطه کشمیر تزلزلی

واقع شد - که نه هزار خانه را سقف نشست - و بسیاری از مردم

انجا تلف شدند • و ابتداء آن از پنجم ماه امرداد الهی شده بود -

و مردم شهر شهر را گذاشته - صحرا نشین شدند - و کارخانه پادشاهی

برهم خورد - و چون از هندوستان در پنجاب زمین نیز وبائے رسیده بود -  
 که خانها برباد شدند - در کشمیر نیز تسلط کرد \* از تلف مردم چه  
 گفته آید - که بسیار از بسیار ضائع شدند \* شرح آن یارای کلک این  
 واقع نویس نمیتوان بود - که یک لکھ روپیه [مال] و چهل و هشت  
 هزار زن و مرد روانه عالم بقا شدند \* از مردم ثقات چنان معلوم شده  
 که در ایامی که مورکرافت - انگریز بطریق سیاحت وارد کشمیر شده -  
 بمیر عزت الله خان مخاطب گشته - گفته بود که : «بقای این خطه بر  
 برسرکان گوگرد است - روزی بتزلزل گرفتار خواهد شد - که از  
 هدم آن هیچ تفاوتی نخواهد بود» \* این سخن راقم السطور به تکرار  
 شنیده - و الحق که خالی از راستی نخواهد بود - که دانشمندی  
 صاحبان انگریز بهادر زیاده ازین تر میتواند بود \*

و گذر تارا سنگه برادر کفور شیر سنگه جی - اگرچه بمصاحبت  
 نادانان دانا نما از تعاقب بیزار و پے تجرد مبتلا و گرفتار مانده بود - اما  
 حضور والا او را درکار داشته - برائے تحصیل معامله ٹانک و بنون  
 فرستادند - و الارت و وقتورہ فرانسسیان بجهت تحصیل نذرانہ پشاور  
 نامزد شده - دبانت بمیر احمد - که خود را موسوم بخلیفه کرده بود -  
 افزودند \*

چون مابین خایفه و یار محمد خان ناظم پشاور دگرگونی ها بود  
 و مردم افغان یار محمد خان را از دین برگشته - و بمذهب خالصه جی  
 پیوسته میگفتند - و بر سر مجادلت آمده \* سرکار والا او را از  
 مفتنمات شمرده - از حرکات شان غافل میبودند \* کفور تارا سنگه بعد  
 از تحصیل زر نذرانہ سعادت حضور اندوخت \* و اندرز و نصایح -  
 که حلقه گوش شاهان والا تبار باشد - از حضور شنیده - چندے بلیت  
 و لعل میگفرانید \*

چون بجا آوری خدمات نواب شهنواز خان عرض نمود - عالیجناب  
 سکندر خان را - که وکیل مهماتش بود - بحضور طاب فرموده -  
 بخلعت و اسپ و فیل و بعواطف گوناگون مخصوص ساخته -  
 رخصت نمودند \* کنور شیر سنگه جی بطرف بهاولپور رخصت یافت -  
 و فتوره و الارڈ فراسیسیان و سواران اسپ سواران خاص همراگب تعیین شدند \*  
 مردم توپخانه کلان باغی شده - برسرجاندهی مستعد شدند \*  
 حضور والا اختیار دیگران ازان توپخانه بالکل دور ساخته - سلطان محمود  
 را مالک گردانیدند - و اختیار آن بدو سپردند - و مردم را - که جوهر  
 طبیعت شان حکم سغالی داشت - اخراج داده - تقصیرانه گرفتند \*  
 کنور شیر سنگه جی از بهاولپور نذراند گرفته - معه سرداران نامدار مشمول  
 عواطف شاهنشاهی گشتند \*

بعرض رسید که : خلیفه سید احمد را باغوائے یوسف زئی ها  
 مردم خلیل و مهمند طرفه جمعیت بهمرسیده - سر میر بشورش آورده -  
 بخيال خام برسرقله اٹک آریزش دارد \* چون سردار هری سنگه  
 نامزد آن طرف بود - کنور شیر سنگه جی را تعیین نموده - و فتوره و الارڈ  
 فرانسسیسیان را روانه فرمودند \* چنانچه دربار در آن ملک رسیده - و  
 معاندین را از جا برداشته - داد مردانگی دادند \* اگرچه افغانیه  
 در سر دادن دریغ نکردند - اما غافل از نیرنگی های اقبال این  
 خدیو بسیار روانه عدم - بقیه بتخلالت منضم گشته - مفهزم شدند \*  
 خلیفه خلافت خود را محض خلاف دانسته مردمانرا برآن آورد - که  
 این دفعه نیز حرکت یار محمد خان بوده است \* اول وجودش را ازان  
 ملک دور باید ساخت - و بعد ازان بکار این طرفیان باید پرداخت -  
 و بیخبر ازینکه - خداوند را باین خدیو اسرار است - و فیروزمندی

لورا پیشکار - شش هزار کس از عساکر خلیفه علف تیغ آبدار گشتند •  
چراغان در لاهور و تمامی ملک محروسه شد - و سرکار والا هزارها  
بر محتاجین و فقرا ایثار کرده - جشن شاهانه فرمودند •

درویش محمد خان اخوند و آسانند و کلاسه امیران سنده بخلعتها  
اعزاز وافر اندوختند • برادران چونی لعل از قید گریخته - و جواهر مل  
پشاور می مستاجر شالداغ بمقابل ده لکبه روپیه محبوس شده - و در  
کوتوالی سورج بهان اجتن بگل کشی - از مجرای بازار در رسید - و  
پابه زنجیر شده - بسخت سختیها مبتلا گردید •

چون سالگرا کفور نو نهال سنگه جی به پنج پیوست - انواع  
نذرات و خیرات به اهل هرمفدل - که معدد سترگ صنادید خالصه  
شریفه است - تقسیم - و کورکهه شادمانی پر صدا و رشته گردن هر  
یک را از اهل خدمت بجواهر گران بها - تعظیم و صدقات و مبرات  
اهل تنجیم ساختند • و اعیان دولت و صدقه خواران خلافت بطوالت  
عمر این برخوردار جوان طالع بدرگه بی نیاز بمنجات پرداختند • آری  
پژوهش دلها پڑشکی است - که دفع امراض بدن و جستجوی قلب  
طبی است - که رفع بیماری سر و عان بدان تعلق دارد - و از  
اینجاست که پانزدهم ماه تشرین روز عطارد آثار تمپ بر جسم مبارکش  
پدیدار شد • حکیم امام الدین سلیمانی الانصاری در حجاب عزت بار  
و به سببه تشخیص نبض آن فرخنده آثار در یافته - برسم اشل هفت از  
احضار نسوان و مردم بیگانگان و احتراوات گوناگون تاکید عرض داشتند •  
فی الحال کیاستیان حجاب و عفتیان قباب بدن یاسینش را مستعد قدمگاه  
ماتا دانسته - بضرورت مهیا داشتند •

چون بر دانایان مستبصر و خردوران مستخبر هویداست که -



حینیکه نطفه در رحم مادر می پیوندد - و طمث را سقوط - وهیوانی مستعد  
 نفوط میباشد - و جوش آن درین سن و سال اکثر بظهور میرسد \* از  
 آنجا که حکما ناکردن درائی آنرا عین دوا گفته اند - مچهلان هندی  
 آنرا مائا نام نهاده - از چیچک و جدری مستبکوره شوند - و بزین و  
 مردی بخود تجرد - و بعضی تدابیر ابتر را بخود راه داده - مطعون  
 خردوران والا گهر گردند \*

مفصل اینکه - چون از حکیم امام الدین اشارت قدوم مائا عرض  
 ایگان دولت گردید - همانوقت در تهیه رسم و رسوم - که شائسته  
 مهاراجگان ذی فہوم است - ایما رفت \* در دوسه روز بر بدن مبارک  
 آن مائا سپهر آبہت و بختیاری - گوهر شب تاب بخت بیداری - چون نجم  
 آباہ ہائے - کہ رجم شیاطین اعدا عبارت از آن است - پدیدار شد : تو گوئی  
 برائے رفع چشم زخم اسپند پخته اند - و یا بر احد شیری رنگش نظم  
 ریخان ریخته - دریای حسنش از بارش سحاب درد متواترہ پر حبابی  
 و در آنوقت طبع اقدس بوضع سیمایی شبنمیں داناہائے چند بر جسم  
 مبارک - کہ مانند گل تازہ بروے کار داشت - پدیدار گردید \*  
 ستارہ چند از صبح افق چہرہ افتاب تابش لمعہ بروز بخشیدہ - چون  
 گلہائے داناہائے چیچک بر گلبن جسم آن نونہال باغ خلافت پڑمان و  
 رخ مائا رشکش بر سطح زمین انجم افشان شدند \* نازکین خرامان  
 صحن طنازی رفتار طوسی آموختند - بآرزوے نظارہ سنبلستان فرق  
 عالی شمع چہرہ را بر افروختہ - انوار بر چیدند \* جادوکیشان ستم  
 کوش گیسوے بنفشہ گون را بدست نگار بست - و شست و شو  
 بخشیدہ - فریب مار عنبرین بر شاخ ساعد صداین داده - و آن گوهر

بے بہا را بآب و تاب آورده - تاج مرصع بر فوق دولت و اقبال فہادہ -  
 بہ ترانہ ہائے دلکش مسرت خاطر را باعث شدند \* نشاط بر خود افزود -  
 و انبساط رو نمود \* بادہ طرب در جوش شد - کوس اقبال در خروش  
 آمد \* بہجت رواج یافت - بخت تارک افراز شد \* غفلت  
 فرحت بچرخ چغبری رسید - شور میمنفت در عالم افتاد \*

[ بیت ] دلت بوصل گل اے بابل سحر! خوش باد

کہ در چمن ہمہ گلبنگ عاشقانہ تست!



## باب سی و دوم

### وقائع سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و ...

1828.A.D

#### پنج \*

چون در خرابی و آبادی مردم خالق جز و کل خود را مسبب نام نهاده - سبب پیدا کند - و بے حزم و هوشیاری چون آدم از آن بازی خورد - و بمکافات آن گرفتار شده - مخدول و معدوم ابد گردد - ازینجاست - که بانواختن خدا دم همسری زدن - و یا از گفتارش ایا آوردن در انعدام خود کوشیدندست \*

فلک بر سر آن آمد - که دولت راجه رنجیت دیو را باز مجدداً رونق و بهای بخشید - و بساط حشمت راجه سنسار چند در نوردد - و حضور والا بعد نسهره از لاهور مستعد سفر کوهستان شده - براجه دهیان سنگه خطاب "راجه راجگان راجه هندپت راجه دهیان سنگه بهادر" داده - خلعت زرین و شمشیر آبدار ولایت ثمین و مالک گوهربین و وزارت دولت خداداد جلو سعادت افزوده - در اعزاز مالاکلام کوشیده - براجه انروده چند اعلام کردند که: "همشیره خود را در سلک زوجیت راجه دهیان سنگه کند - تابعیات خدیوانه سر افراز - به تعطفات خسروانه ممتاز گردد" \*

راجه بصلاح و استصواب بغت نگون راجه دهیان سنگه را بچشم حقارت دیده - و گوهر دانش را - که مایه خورشید اوج حشمت و جهانداری توان گفت - سهم خود نه پسندیده - خانه کوچ گریزان - متوجه آن روی آب سنج گردید - و آن قلعبجات دیر کشا را در طرفه العین بتصرف این خدیو فرزانه وا گذاشته - منکوب ازل و ابد

گردید • سرکار والا خود بنفس نفیس متوجه آن دژهای خداداد شده -  
 قلعه تیڑه را - که معمار قدرت بتصنع آن پرداخته بود - بقدم سلطنت  
 لزوم پیراستگی بخشیده - بمردم مساکین طرفه زر ریزی فرمودند - که  
 معاسب اوهام در آنجا در تصویر است •

چون قلعه تیڑه تسخیر یافت - "تسخیر تیڑه" تاریخش شد -  
 و دختران راجه سنسار چند را - که از بطن گدن که حور و ماه را از  
 در رخسار خود به دوزخ می نهادند - در حرم سرای پادشاهی بار داده  
 آئین جشن شادمانی و کدخدائی را آسوس بر نهاد - بطرز خسروانه  
 بادای رسوم پرداختند • پس رفتند چند یک لکه روپیه را جاگیر یافته -  
 در آن ملک برقرار ماند • دیوان بهوانی داس را مستاجر آن ملک قرار  
 دادند • کریا رام چوپڑه وزیر آبادی با وصف همه دانی در دفتر معلی  
 بمخطاب دیوانی بر نشست - و راجه بیر سنگه برادر افروده چند سرافرازی  
 یکهزار سوار سرافراز - و بجای آن موروثی اعزاز یافت • راجه دهیلان  
 سنگه را ملک راجه بهنیر و پونچبه و آن نواحی عنایت فرموده - تفاخرش  
 را از حد در گذرانیدند - و صاحبزاده شیر سنگه جی از پشاور معه تحلیف  
 شرف قدمبوسی اندرختند - و سرکار والا داد دهان - گلگشت کفان در  
 دارالسلطنت لاهور تشریف آورده - بمردم مساکین بنای سخاوت  
 بر نهاده - هر یک را گران بار دولت ساختند •

درین سال من آهوه صحرائے بے ادبی را بمکتب سپرده -  
 بتادبیم ادیب سراپا ادب مقرر نموده • عم لاله کدار ناتھ از قیضان عام  
 سرمایه دانش و صفوت مولوی غلام حسین چشتی بتربیت عام و حلم  
 فایز شدند • نظر بروارستگیها متوجه زیارت خواجه معین الدین  
 چشتی به اجمیر گشتند - مرا بخلف رشیدش مجموعه فضایل و کمالات

مختصر می مطالبی مولوی احمد بخش چشتی برای اکتساب علوم موروثی و مکتبی تقید نمودند • استادم حفظ جاہم نگہ نداشته - و پدرم نیز بہنگام الغیاث بفریاد وا ندیدے • تخم عداوت در دل میکاشتم - و بمکافات مستعد بودے - از زندان دبستان نجات آرزو میکردم • چون دانش رسمیم دامن گرفت - و بامتیاز سفید و سیاه فرحت اندوختم - حالیا آن اوستاد را بر می ستایم - و همه اوقات پیدایش آن رفح گنجہا برای آن می اندیشم •

و نیز در همین سال بدرے از آفق مراد آشکارا شد - یعنی در خانہ جناب عموی لالہ کدار فاتہ صاحب فرزندے چہرہ ہستی برافروخت • تاریخش بضمّن اسم 'بدری ناتہ خوش باشد' - دریافتہ اند - الہی از عمر و دولت روشنی افزای دیدہ پدر باد •



## باب سی و سوم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و شش - 1830 A.D.  
 رسیدن اسپ لیلی و در اشتیاق آن مجنون  
 شدن قیصر روم - ذکر اشتیاق اسپ  
 این خدیو والا جاه - که یکه  
 تاز غرضه بخت و دولت

است \*

چون خواهش بنده را اسعاف و انجاح از دست تعالی شانه بقدر  
 استعداد هر یک ترتیب میفرماید - اما برگزیدگان خود را بهرچه آرزو مند  
 بیند - تهیه آن چیز صورت بندد - اگرچه وجود آن باهل ظاهر از جمله  
 اشکال باشد • ازین جلست - که این خدیو فرزانه را از همه تعائف  
 روی زمین برای سرور خاطرش بهمرسانیده اند - وهم هرچه که خاطر  
 والا بدان تعلق میپذیرد - خلقه را در دل میاندازد - که آن بدست  
 آورده - بنظر اقدسش گذارند •

در دارالمک کابل اسپه لیلی نام در خوش رفتاری و خجسته آثاری  
 آنچنان شهرت یافت - که فتح علی شاه قاجار والی ایران بسفارت ایلچیان  
 خود مه تنسوقات آن ملک روانه کابل کرده - از دوست محمد خان  
 والی آنجا طالب شد - و نیز قیصر روم را بمراسلت از فتح علی شاه  
 این آرزو دامن گرفت • چون شوق اسپ سواری آن در نهاد این  
 خدیو فرزانه از نادر شاه پادشاه ایران دیار - که محمد مهدی وقائع نگار  
 در نادر نامه ثبت مینماید - بمراحل افراط کرده • همانا که اگر اشتیاق

اسپ جمله سلطنت پڑوہان سلف در پلنگ ترازوے شوق این پادشاہ فلک شکوہ گذاشته آید - فرق زمین و آسمان میتواند بود - و بکمال تفریط خواهد انجامید • چون این معنی بعرض اقدس رسید - چند منزل از دارالسلطنت لاهور خود بدولت فرا ترک شده - کنور شیر سنگہ را معہ آردوے معلی و صاحبان فرانسیس نامزد اولکے پشاور فرمودند • چون دھنپت راے دیوان گوہر اکلیل خلافت کنور کہترک سنگہ جی بہادر براے تحصیل زر نذرانگہ قدیم پیشتر باآنطرف بود - یار محمد خان از خوف سطوت پادشاہی از پشاور فرار قرار خود در جلال آباد نمود • چون براے انتظام آنجا کنور شیر سنگہ جی بدیوان مذکور بعضے صلاح ارشاد فرمودند - و مشار الیہ ابنیت صاحبزادہ و ابوت پادشاہ زمان منظور نداشته - بغرور آنکہ آقائے من ازو کلان است - و الحق کہ کلان تر و ولیعہد دوران و چاکر را باہم سری چہ کار؟

ع: — رموز مصلحت ملک خسروان دانند •

بے ادبانہ بر سرگفتگو آمد • صاحب زادہ شیر سنگہ او را پابزنجیر و بضر و شلاق پرداختہ - ہتک او در نقیر و قطمیر فرمودہ - روانگہ حضور پادشاہ ملک گیر ساختہ • حضور والا او را روبرو طلب داشتہ - از غایت غضب طیانچہ چند بدست خاص زدہ - بیست ہزار روپیہ تاراج گرفتند • صاحبزادہ شیر سنگہ جی بہ یار محمد خان پیغام نمودہ - بسوگند غلیظ شان - کہ اسقاط لیای عبارت آنست کفایت کردہ - دیگر اسپان نسیم خرام و تحایف آن ملک گرفتہ - بسعدت آستان بوس اعزاز یافتند •

حضور والا از دارالسلطنت لاهور بسری امرتسر جی جبہ افروز نیاز گشتہ - بطواف آن مکان قدسی نشان چندے تسخیر دلہا نمودند • بعرض رسید کہ: "یار محمد خان بخلف عہد پیش آمدہ بود - اسپ لیای در چراگاہ کابل مشغول جولان است - و سفراء سلاطین ہر دیار در

استدعای آن مجنون شده اند " حضور والا وقتوره فرانسیس و تمام افواج را روانه آن ملک فرموده - خود را در نوم نیز منتظر این اخبار فرمودند •

در این سال در دارالسلطنت لهور آنچنان تسلط و با شده - که خانها برهم شدند - اسهال و شکوفه کفایت کرده • چها بچگان - که بے مادر شدند - و چها مادران - که بے پسر شدند! و مو کشاده آواران کوه و دشت گردیدند! و چها پدرانیکه - دلها که داغ پسر یافته - آنجهانی شدند! قیامتے برپا گشت • سردار بده سنگه سندھا والیه - که چون او سردارے باوقار در دربار دربار بهم فرسیده - در یکساعت جهان فانی را الوداع گفت •

چون ظاهر بناله از پرتو ماهچه رایت اقبال و لجلال فروغ یافت وقتوره فرانسیس معه اسپ لیلی شرف آستان بوسی انبوخت • در هزار روپیہ را خلعت زرین معه شمشیر ولایت و مالے مروارید و جیفه مرصع عنایت نموده - نهایت تعریف فرمودند • چون از اخبار دریافت شد - که خلیفه در سرحد پنجتار مستعد حرکت است • کنور کھڑک سنگه جی بہادر را بطرف پشاور روانه ساختند • طرفه شور شے در آن ولایت انداخته - معه کارداران ممالک محروسه و اسپان فذرانہ و دیگر تعائف دولت تلثیم عتبه فلک رتبه دریافتند • و حضور والا بعد از فراغت سیر گلگشت بمقر کوبه سلطنت و موجب ازدیاد و آبہت و حشمت کہ تعبیر از لهور میروود - مراجعت فرمودند •



## باب سی و چهارم

وقائع سال یکہزار و ہشتصد و ہشتاد و ہفت <sup>1831 A.D.</sup>

بعضے از جلایل و نبایل این شاہ کشور

بخت و عزت و سریر آراے

دولت و حشمت \*

چون خاطر اقدس پادشاہان والا گہر جامیست جهان نما - کہ ہر

چہ بینند از خسارہ اش دریابند - و از منعاتش خبر دهند \*

و از پنجاست کہ - ہارن نصاری بحضور رسیدہ - استدعای

بندگی این درگاہ فلک شکوہ نمودہ \* حضور والا از ازرق چشمش لختی

اندیشیدہ - و بہ بیوفائی و خود سری مخاطبش ساختہ - بصوابدید

بعضے بآبش بر نیرنگیہای اقبال ساختہ - او را مستاجر نور پور و

پٹنکوٹ و آن فواحی فرمودہ - بفرجداری برنواختند - و اویطالبہ را

بفراسیسی منظور داشتہ - بانتظام ملک دوابہ مقرر ساختند - و

خلیفہ نور دین حکیم را از خانہ نشین معزول ساختہ - بانتظام قصبہ

گجرات - کہ سابقاً نیز بلجاری ممتاز بودہ - این مقدمہ صورت تحریر

یافت - مقرر فرمودند \* ہر چند فقیر عزیز الدین حکیم درین باب

استکراہ آورد - اما چندے بشناخت قدر مہربانی اینچنین ہا را رواج

دادند و از دارالسلطنت لاہور بامر تہجی غسل روز مبارک بیساکھی -

کہ اجلہ ایام ہنود این دیار است - فرمودند \*

و از آنجا بآنروے آب راوی علم افراز شجاعت گشتہ - بسیر و

شکار پرداختہ - خود بنفس نفیس متوجہ نیستان گردیدہ - طالب

جنگ بشیر شدند • اما شیر را کوی طقت ؟ که بهم پنجگونی این خدیو  
 بیرون خرامد - آخر گورو گوزن را بر زمین انداخته - بمشقه ضعیف  
 آن سر زمین داد معدلت داده - و غبار افلاس کهن را از مفایح خواطر  
 مستجابین بفرنده ابر مکرمست و سخاوت شست و شو نموده - داد  
 دهان و سیر کفان بدار السلطنت لاهور رونق بخشیدند • چون آئین  
 تذبول از قدیم مرسوم این دیار است - که گروه ها گروه مردم در برادری  
 خود در ستن و دادن آن مبالغه سازند - حضور والا نیز از عنایت اشفاق  
 شاهانه امرای والا جاه را سر بندگی بافلاک همسری رسانیده - لفظ  
 تذبول را بفرق اینها اطلاق دادند • حضار سراپا نثار این عنایت را از  
 تائیدات غیبی تصور نموده - میخواستند - که خانمان خود را بطریق  
 ایثار تصدق این خدیو فرزانه نمایند • اما حضور والا بوسعت هر یک  
 نظر عنایت فرموده - شش لکه روپیه زر تحصیل نموده - مفارق حال  
 ایشانرا به ثریا رسانیده - از خلعت و کمر بند و خنجر و اسپهائی زرین  
 ستام دریغ فرموده - برجایگهات و انعامات افزودند • و درین سال  
 هر روز بجهش نوروزی و محفل فیروزی توجه خاطر داشته - در دل  
 پژوهی صرف اوقات فرمودند • اگر راقم السطور بقید آن عنایت و  
 تحریر آن ضبط و ربط کمر نیاز بندد - خامه نئین را از طئی این مرحله  
 دشوار گذار غرق آید - بل از غایت گرمی چون نئے بآتش سوزد • لهذا  
 خود را از ان باز داشته - بتحریر احوال سال هشتاد و هشتم میپردازد •

## باب سی و پنجم

1832A.D. (وقائع سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشتم -

خاتمه خلافت سید احمد - معامله شاه

شجاع بدست انگریز سرکار والا - و

شکست شاه از دست دوست محمد

خان والی کابل \* ملاقات

لات انگریز و سرکار والا

در مقام روپز \*

چون ایزد بیچون خواهد - که کسی را سرافراز فرماید - اعدای

دولت او را چشم امید بر کند - سرکشان بدکردار را قدمبوسش گرداند \*

هرگاه نژند اختری علم نظوت افراخت سر خود باخت \*

و ازینجاست که - خلیفه را پاسبان حیات در وحل و دیوار زندگیش

در تزلزل و خلل آمد \* از خلاف و عداوت باز نمی ایستد - و

شورابه شور و شر دماغش را مختل داشت - از سرکار عالی حکم فایز

بنفاد پیوست که: «بهداران تهن تن و شجاعت کیشان بهمین فن روانه

آنطرف شده - هنگامه پیکار را گرمی داده - دمار از اعدای بدکردار

بر آرند» \* چنانکه شمس سپهر خلافت گوهر تاج شوکت و سطوت

شیر میدان دشمن شکنی - یکه تاز عرصه شیر افگنی شاهزاده شیر سنگه جی

را بسرکردگی برداشته - سردار رتن سنگه گهرجاکیه و سردار یرتاب سنگه

اناری واله و فوج سردار جوالا سنگه بهدانیه و سردار شام سنگه نهنگ و فوج سردار هری سنگه متعینه مهان سنگه پسرش و سردار عطر سنگه کالیانواله را حکم قضا بنیاد و بایلغار ارشاد فرمودند •

چنانکه در اندک زمانی آن سرحد را مخیم اقبال فرموده - بضر بگوله های آتشبار دشمنان سبکسار را گران گوش ساختند - و جنگهای رستمانه و آویزشهای گردانه را کار بستند - و در تیراندازی و گوله افگنی دلهای اعدا را دربار - و دست را از جا برده - ناسور در جان ریختند • خلیفه خلاف سرشت نیز فوج کشی نموده - در عرصه نئون بختی علم و قدم بر قدم بمقابله فوج ظفر شیم رایت اندوه و ام افراخته - در انتظار مقدم مرگ مفلجات پے می سپرد - در عین هنگامه زد و خورد - که آتش پیکار شعله زن و شراره آزره آتش افکن بود • مولوی اسماعیل خان بزخم تفرنگ جان بشکرد - در معرکه گیرودار نعش او پیمان سم ستوران رخس مثال خالصه جی گشت •

خلیفه بظهور این معنی از بد بختی ها بشازته دریافته - تارک اقبال خود را از گران بار نکبت و آزون - و قهر خداوند گردگار را بپاداش اعمال آزون دیده - کمر خودگامی بر خود شکست • چون مولوی عبدالحی - که وزیر یسارش بود - از قوت دستور بعین آگهی یافت - بصحله دلیرانه و یورش رستمانه پیش آمد • در معرکه تگ و تاز نعلهای اسپان آتش ریز و اشقران بادپا در مهمیز و صحرا از خون شهیدان رشک گلزار - و از آب تیغ خونبار آن دشت روکش بهار • خلیفه باستماع این خبر از بضت منصور حیران و تنگ از جان گشته - بشکسته سفلی و گسسته عقالی اسپ را عطف عنان و خنجر تحیر بر جان خود کشید • از فقدان آب فوج ظفر موج را العطش بر زبان - و ذلیله غم در

کانرن جان - اکثرے از دم شمشیر آبدار آب در کام تشنه‌ها میریختند -  
 بسیاری در آن سرا بگاہ سینہ سوز از بے آبی چون ریگ ماسی بہ پہلوئے<sup>۱</sup>  
 ہمدیگر میغلطیدند • نیم شبان بر آسمان اقبال این خدیو دارا شکوہ ابرے  
 نمایان شد - کہ لشکر والا سیراب و کشت امید شاداب گردید • سقائے  
 فلک از خیک ابر مدار بر سوختگان آتش عطشان آب افشان - و سنگھان  
 جان بجان بخشش از ابر آذری بخشے گرفته - بجان بخشی حق امان  
 یافتند :-

[بیت] شکر فیض تو چمن کند اے ابر بہار

کہ اگر خار و گر گل ہمہ پروردہ تست

تغذیگیان خلیفہ ہرچند از ابر سیاه باروت ژالہ ہائے غاوانہ آتشبار  
 ریختند - لیکن بہادران شوکت شکوہ آنرا از ترشحات ابر آذری دانستہ -  
 قدم فرو تر نگذاشتہ بسخت کوشی [مصرف] • چون خایفہ را از خلافت  
 معزول و عہد او را بجان دادن در نکول یافتند - *بِیادِ اَوْفُوا بِعَہِدِکُمْ*<sup>۱</sup>  
 بر سر رسیدہ - بضرب سہ گوی بنحوق از اسپ بر زمین و واصل بدرجہ  
*اَسْفَلَ السَّافِلِیْنَ* ساختند - *حقا کہ :-*

چرخ نہ بر بیدرمان میزند قافانے • محتشمان میزند

مغز وفا نیست درین استخوان کج بقا نیست درین خاکدان

دولت دنیا کہ تمنا کند با کہ وفا کرد - کہ با ما کند

شہزادہ شیر سنگہ خود بنفس نفیس متوجہ نعل خایفہ گشتہ -  
 مصورے سحر کار بر گماشت - تا از سکذات و حرکاتش آلاں گماگان  
 بر گمارد - و خود بعد از نظم و نسق آن سواد روانہ حضور اقدس شدہ -

<sup>1</sup> It is an adaptation of the Quran VI, 38. which runs :-

*اَوْفُوا بِعَہِدِیْ اَوْفِیْ بِعَہِدِکُمْ*

سعادت ملازمت والا دریافتند • سرکار والا نهایت خوشنود شده - بجیغه  
 و خلعت سرافرازی داده - بتعامات فراوان و اشفاق نمایان بر نواختند -  
 و از تصویر خلیفه استشمام رائحة جوانمردی نموده - بلفظ آفرین  
 منصفانه تعریف فرمودند • چون آن تصویر از نظر راقم السطور گذشت -  
 بُوَ الْعَجَبِ شِکْلِهِ رِخَ نَمُود - که باین درویش صورتی خواهان دولت  
 سلطانی گشتن ! همانا که خالی از تکالیف نفس شریر نخواهد بود -  
 و اگر تباین مذهب برین آورد - از صفوت و صفا خبر نداشت که :-

[بیت] کثرت صورت ز صفات است و بس

اصل همه وحدت ذات است و بس

درین سال من دور از اهلیت را دامن چاک کردند - حضور انور  
 پنج هزار روپیه زر و خامت پشمین و جیغه جواهرین و مالای گوهرین و  
 قلعی طلاکار عنایت فرمودند • عمومی کدار ناتہ باهتمام شادی از والد  
 ماجدم مامور شده - مرا بشاهجهان آباد برده - در تهیه سامان دقیقه  
 از دقائق فرو گذاشت نکرده - امرای عظام و خاندان کرام اهل اسلام نیز در  
 محفل فراهم شده - بدعوت گرفتند • چون اظهار تمکنت آن من نزید -  
 بفرزندسی پاندهان پندت - که پور سدا سکه پندت و از خاندان عالی  
 در شرف علوم افسانه روزگار اند - سرافراز شده - رجع القهقری نمودم •

چون ڈیره غازی خان بمقابلہ دو لکھہ و بیست و پنجہزار روپیہ تحویل  
 صالح محمد خان بود - و درین سال در آدای آن کجروی  
 بہرسانید - گردن استکبار دگرگونه بر افراخت • امر عالی شد کہ:  
 « وفتورہ فراسیس روانہ آنطرف شدہ - در بند و بست ان نواحی تصور

نساند" \* و فتوره دیره غازی خان در تحت خود آورده . شش لکبه روپیه نذرانه ارسال خزانه عامره نموده . عرضداشت کرد . که تسخیر شکر پور سی کره فاصله از حدود سرکار واقع است \* حضور رشتۀ اتحاد فیما بین انگریزی را نازک دانسته . بمیزبانی شاه شجاع الملک در آن تغافل . و به فتوره بطریق تجاھل فرمودند کہ : " این معنی را اکنون موقوف . و خود را در مقدمات آنسواد مصروف دار " \*

چون شاه شجاع الملک را از نیرنگی اقبال این خدیو بیچاره نواز پس بیداری بضت خود متیقن گردید . در آرزوی تاج و تخت بوساطت ملا شکور و خشور و ملا حسن بحضور بعرض رسانید کہ : " از اخبار هندوستان وقایع شاه روس و اطاعت بعضی سلاطین شاموس معروض اعیان آن دولت فلک حشمت میشود . و ازینجاست کہ . از شهنشاه خورشید کلاه انگلستان بتمامی نواظم صوبجات هندوستان برای انسداد دره قندهار و ترکستان فرامین مطاعه متواتر شرف صدور مییابند . فرقه علیۀ انگلس . کہ معدن فراست و کان کیاست اند . شب و روز در تعبیر بوده . بتفکرات گوناگون میکنند \* اگر این آرزومند بتعهد دولت تاج بخشی و بعهد نامه . کہ دور از نکول باشد . قبول فرمایند . گوشیبی مردم سنده و افغانان قندهار بطریق مقدمه الجیشی آسہل خواهد

<sup>1</sup> The dispossession of Bahawal Khan of his farm of Dehra Ghazi Khan was dictated by political necessity. Bahawal Khan, as chief of Bahawalpur was virtually under the protection of the British Government on the left bank of the Satlej and since the British were, at this time, negotiating with the Amirs of Sindh for the free navigation of the Satlej in continuation of the The Lower Indus, Ranjit Singh thought it more politic to take over the direct administration of the Ghazi Khan district. See also Cunningham's History of the Sikhs.

بود • اگر خدا نخواستہ باشد - شاه روس بر شاه طهران ظفر یاب شدہ -  
 بر ولایت دست یاب شد - آنوقت بآن دولت و ثانیاً بسرکار انگریزی  
 صداعت ہاے سخت خواهد رسید •

چون این معنی از صدق فروغی داشت - و حضور والا از منہیلان  
 آن سواد تحیر مردم انگریزی دریافتہ - از جلساے نمکحلال خود نیز بے  
 قراری ہا ضمیمہ آن مینمودند • درین مقدمہ شاه را اسپند این آتش  
 سوزان و گوسفند قربانی عید دوستن دانستہ - یکے را درباب این مقدمات  
 پڑوہش فرمودند • تقاصیر شاه را ظاہراً معاف - و نیز وکیلان شاه  
 بخلعت پنج پارچہ زرباف رخصت انصراف • چون فرستادہ حضور  
 ملاقات شاه دریافت - شاه بخوشامد برآمدہ - از کردہ فادم - و  
 برائے مستقبل نیازمندی ہارا بخود لازم گردانید •

و نیز باطلاع یکجہتی و خیرخواہی ہا از کلا ڈمارتین وید بہادر  
 استطلاع این معنی صورت بست • آن دانائے بافرہنگ مخفیاً نظر  
 بر اینکہ - این خیرخواہی محض بواسطہ آن دولت است - مراسلت  
 نمود - کہ فرستادن شاه باذطرف پر خوف و خطر - درین نزدیکی بسیار  
 خوف است • اما برائے روز مبادا - کہ ہرگز تصور آن در خواب  
 نیز معاینہ نمیشود - بپس قول قَدِمَ الْخَرُوجَ قَبْلَ الْوَلُوجِ - از شاه  
 کہ نسبت بآن دولت باطناً گفتگوہا از خاطر دارد - عہد نامہ طاب  
 کردہ شود • چون این معنی مشعر ماک شکار پور و این روے آب  
 ستلج را از دست دادن بود - بر خیرخواہی ہا افزودہ - خورسند  
 گردیدند • و درین باب بشاہ اطلاع فرمودند • شاه از بخت خود  
 آگاہ بحیث المجموع - سہ ہندی فراہم ساختہ - و چند ضرب توپ  
 را نیز زیب سلطنت ساختہ - عہد نامہ خود را روانہ حضور نمود •



حضور والا آن عهد نامه بجنس مرسل کلاد مارٹین نمودند • مارٹین  
 اخفاً معروض داشت که : « قید ممالک محروسه خود نیز درین عهد  
 نامه از جمله واجبات است - صوبه ملتان و پشاور و کشمیر و تیره جات  
 تا حدود منکیره و بنگشات در قید تحریر اند - و آنطرف کابل و قندهار  
 و شکار پور و آن حدود حیدر آباد و ملک نصیر از شاه باشد •

حضور والا از این حکمت بعکم قدر عمداً چشم پوشی فرموده - از  
 شاه طلبگار تعهد شدند • شاه چون بر مضمون آگهی یافت - شیرانه  
 بر خود لرزیده - از کشمیر و ملتان و حدود منکیره و پشاور داستان  
 ملک موروثی بر خواند - و این معنی معروض جناب اقدس گشت •  
 سرکار والا بر خیر خواهی وید صاحب آفرین گر شده - بعضار اطلاع  
 دادند • و به وید صاحب مرقوم فرمودند که : « شاه را برمز و ایما بعکم  
 مودت - که سوائے سرکار انگریزی بجائے خود متحقق است -  
 بفهمانند - تا بهر کیف این مرقومه روانه سازد » • وید صاحب بعکم  
 دانائی ها بشاه بطریق مواسا عرض کردند : « مهاراجه صاحب بهادر  
 وارث تخت و تاج و باج و خراج ممالک محروسه اند - قدم بر راه  
 باید نهاد • » شاه بعکم اطاعت ها رقیمه خود مشعر تعهد طلب حضور  
 بمهر بغلی بقاعدہ ولایت ارسال داشت • سرکار والا نیز در جواب آن از  
 دست بردار شدن ملک شکار پور وغیره حدود بنگشات عهد نامه مزین  
 بمهر خورد خاص درست نموده - روانه ساختند •

و آن روز انگریزان جشن فیروز مندی - و شاه را بی معاونت  
 پیوندی الوداع نمودند • چون تفصیص اتحاد ظهیری و ترمیص بنیاد  
 معنوی استحکام یافت - شاه وکیل خود را مع شکور بدربار حضور